



۲۰۱۵/۰۷/۲۵



محمد ولی آریا

دیکتاتوری سرک ساز یا دیموکراسی ذهنیت ساز

قسمت سوم

لینک قسمت های اول و دوم

[http://www.afghan-](http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/aria_mw_dictature_saraksaz_ya_democratie_zehniyatsaz_۱.pdf)[german.net/upload/Tahlilha_PDF/aria_mw_dictature_saraksaz_ya_democratie_zehniyatsaz_۱.pdf](http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/aria_mw_dictature_saraksaz_ya_democratie_zehniyatsaz_۱.pdf)[http://www.afghan-](http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/aria_mw_dictature_saraksaz_ya_democratie_zehniyatsaz_۲.pdf)[german.net/upload/Tahlilha_PDF/aria_mw_dictature_saraksaz_ya_democratie_zehniyatsaz_۲.pdf](http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/aria_mw_dictature_saraksaz_ya_democratie_zehniyatsaz_۲.pdf)

دیکتاتوری اصلاً به مردم اهمیتی قابل نیست. دیکتاتوری، استبداد بر مردم است، نه حاکمیت مردم. حال اگر دیکتاتوری به نام خدمت به وطن، نه برای مردم، دست به تعمیر سرک و بند و تونل می زند، از آنجائیکه دیکتاتور، عملاً خود شیفته و خود خواه است، یا این اقدامات را به خاطر ارضای احساسات بلند پروازانه خود انجام می دهد، و یا از شوق و ذوق شخصی اش ریشه گرفته است. از جایی که احساسات و علایق شخصی افراد نمی تواند همیشه معقول و درست باشد، این احتمال به شدت وجود دارد که طرح ها و اقدامات وی بسیار علمی و سنجیده شده و مفید نباشند، چه رسد به آنکه منبہات و اهداف بیگانگان نیز در آن مضر باشد، که نتیجه آن بند کجکی و ماهیپر و تونل سالنگ و امثال آن خواهد بود که سنجش های مالی، موقعیت و طرح همه آنها مورد سؤال است.

وقتی می گوئیم که یک دیموکراسی ذهنیت ساز بر یک دیکتاتوری سرک ساز مرجح است، به این دلیل نیست که ما دیموکراسی را در پله دیگر ترازو می گذاریم، زیرا دیکتاتوری با دیموکراسی قابل مقایسه نیست، بلکه هدف ما آن است که حتی سرک و پل و بند و نهر، بدون وجود قبلی یک ذهنیت اجتماعی و رشد علایق مردمی و آگاهی سیاسی و فرهنگی، بقا و دوام ندارد.

یک بار به قصر دارالامان نگاه کنید، ببینید که چرا خراب شد و چرا ملتی که ابر قدرت شوروی را از پا انداخت، نتوانست و یا ندانست که چگونه یک تعمیر را حفظ و یا دوباره ترمیم کند.

به همین گونه ما در جریان جهاد افغانستان دیدیم، که چگونه پایه های برق که هر کدام به قیمت هزاران دالر از خارج وارد شده بود، توسط عناصری فرو ریخته می شد و آهن آن در پاکستان به فروش می رسید، اما کسی اعتراض نمی کرد، آیا ما بارها شاهد نبوده ایم و نیستیم که به تحریک اجانب، حتی تصمیم داشتند بند نغلو را منفجر کنند، ولی هیچ کس آنرا تقبیح و تحقیق نکرد.

ما دیروز شاهد یک نهضت دستوری نسوان در کشور بودیم، ولی امروز خشونت و تبعیض علیه زنان در کشور بیداد می کند، چرا؟! (۱)

برای آنکه مردم افغانستان مجال ذهنیت سازی، مجال تفکر در ارزش ها و مجال قضاوت اجتماعی، نداشته اند، و یا چنان در استبداد های تاریخی کوفته و زده شده اند که حتی اگر احیاناً کسی خدمتی هم کند، به آن بی اعتنا و بی اعتماد هستند، که همه ناشی از استبداد های ذهنیت کش بوده است که از نتایج آن امروز عناصر ارتجاعی و عقب گرا سود می برند.

اما سؤال اینست که با مشاهده لیست طولانی کارروائی های ساختمانی رهبر کودتا و ارج گذاری های اقتصادی قلمزنان اریستوکراسی، دیگر چرا رئیس این حکومت فعال و کاریگر در اخیر دوران صدارتش چنان ناکام بود که به

۱- (مراجعه شود به نوشته خانم اندیشمند ملالی موسی نظام در مورد تردید یک قاضی زن به حیث عضو ستره محکمه، در همین پورتال)

شاه نوشت که: «دیگر مردم افغانستان چنین نظام و این وضع را قبول ندارند»، که خود گویای آنست که پلچک سازی های شوقی، درد مردم را دوا نکرده است و آنها خواهان تحول حقیقی زیر بنای سیاسی و رشد واقعی اقتصادی و رفع تضادهای ستمگرانه اجتماعی هستند.

حال اگر شکایت جاریست که دست دشمنان بیرونی، از آستین اجیران درونی، بیرون شده و همه ساخته های فرمانده کودتای سرطان را منهدم کرده اند، سؤال اینست که اگر مردم از رژیم کودتای سرطان، با سکوت ابراز رضایت کرده اند و آن را ممثل آرزومندی های عمرانی خویش می پندارند، و قادر به تشخیص درست سیاسی بوده اند،

- دیگر چرا قادر به شناخت منافع خود در حفظ آثار آن رژیم نیستند؟
- دیگر چرا وقتی مسجدی مورد صدمه قرار می گیرد و یا مقدسات ما مورد تعرض واقع می شود مردم ما از خود عکس العمل نشان می دهند،
- چرا زمانیکه یک کتابخانه، یک موزیم و آثار تاریخی، حتی یک مکتب و مرکز علمی مورد تخریب واقع می شود، همه خاموش و مسکوت باقی می مانند،

برای آنکه مسجد در ایمان ما ریشه دارد، ما آنرا خانه مقدس می دانیم، ارزش و ضرورت آنرا در فطرت خویش درک می کنیم، با وجودیکه اگر توطئه های ضد مقدسات ما و ایمان زدائی محیلانه، بسیار ملموس و محسوس نباشند، باز هم مردم افغانستان در برابر آن بی تفاوت باقی می مانند برای آنکه درک سیاسی و رشد ذهنیت اجتماعی در اثر استبداد حکمرانان در کشور مجال نیافته است تا مردم با آگاهی بتوانند در اعماق طرح ها و توطئه نگاه کنند و ریشه آنرا دریابند، با آنهم اگر یک کتابخانه و مکتب آتش زده می شود، مردم در برابر آن خونسرد باقی می مانند به خاطری که آنرا یک ارزش حیاتی خویشتن تلقی نمی کنند، زیرا ذهنیت ها در جهت حفظ منافع اجتماعی، ساخته و بافته نشده است.

دانش و کتاب و مکتب در نزد عوام یک جنجال بوده است، زیرا هیچ ثمره درستی از آن ندیده اند. با هزار غم و مشقت اولاد شانرا را بزرگ می کنند، در مکتبی که ده ها کیلومتر از کلبه شان دور است با پای پیاده می فرستند و از وجود یک دستیار در کار و بار زندگی محروم می شوند و با هزار امید فرزند با استعداد شان حتی پوهنخی حقوق و علوم سیاسی را با نتایج چشمگیر به پایان می رساند، وقتی می خواهد به شغل مورد علاقه اش یعنی سیاست و دیپلوماسی در وزارت خارجه مصروف گردد، به او گفته می شود که اهل تشیع حق ندارد دیپلومات شود، اگر بپرسد که آیا چنین قانونی وجود دارد، به آنها فهمانده می شود که سردار صاحب امر فرموده اند.

این است ساده ترین دلیل در تردید استبداد و آن بود ابتدائی ترین دلیل در ارجحیت یک ذهنیت سازی نسبت به سرک سازی.

امید است که با وارخطائی بر من نتازند که من اشتباه می کنم، زیرا آنها یک دیموکراسی بی کاره را در برابر یک دیکتاتوری کارکن مطرح کرده اند، اما باید گفت که ما نیز دیموکراسی را در برابر دیکتاتوری میزان نمی کنیم، بلکه سرک سازی را قیل از ذهنیت سازی بررسی می کنیم، بدین معنی که دیکتاتوری، نه تنها عامل خفقان سیاسی و اختناق فکر و اندیشه است، نه تنها ضد آزادی های برحق انسانی است، بلکه جلو رشد ذهنیت در فهم منافع و مصالح اجتماعی را نیز می گیرد که حتی اگر در یک کشور عمران و آبادی ای هم مطرح شود، یا به سود و نفع حلقات و افراد خاص وابسته رژیم اریستوکرات تمام می شود و مردم در استفاده از آن، یا بی نصیب می باشند و اگر احیاناً واجد نفعی برای مردم باشد، مردم قادر به درک منفعت خویش در آن نمی شوند و در حفاظت آن نیز بی اعتنا باقی می مانند.

اگر خرکاری، نهال کنار سرک را به خاطر هدایت خرش قطع می کند، علنش دشمنی با مالکان منازل دو جناح سرک نیست و نه هدف وی اعتراض بر رژیم مستبد است، بلکه او مطمئن ساخته نشده است که این درخت از سرمایه خود او است و سر سبزی کشور محل زیست دلپذیری برای او فرزندان او خواهد بود و حتی شاید بعد از چندی خود او بتواند در سایه آن راه ببیماید.

همین جوی خواهد بود به آن دوستانی که استدلال کرده اند که دیموکراسی در آخرین تحلیل نیز مجالی است که زمینه آبادانی کشور را فراهم می کند دیگر ما چرا یک دیکتاتوری آباد گر را ملامت می کنیم، در حالیکه هر دو به هدف واحدی می رسند.

آنچه اوصاف دیکتاتوری کار کن را، اگر چنین چیزی وجود داشته باشد، پاک می شوید، آنست که استبداد و دیکتاتوری، نه تنها ضد حاکمیت مردم است بلکه ضد آزادی منحصیث جوهر حیات انسانی است.

د پانو شمیره: له ۲ تره

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولی

بنا بر آن هدف ما ثبوت یک حقیقت در یک محکمه قضائی نیست تا طرف مقابل را محکوم کند، بلکه هدف ما ابراز حق در دادگاه عقل و وجدان بیدار مردم افغانستان است تا از برخورد افکار و انظار متفاوت و مخالف، جرقه معرفت و بینش ذهنیت ساز برخیزد و راه مردم و مسیر فرزندان آینده این ملت سرسام و نامراد را روشن کند. این است که ما آزادی و حقوق بشری در برابر استبداد و انقیاد می گذاریم و دیموکراسی را در برابر دیکتاتوری خواهیم نهاد، و خرد را به قضاوت خواهیم طلبید.

آرژومندیم خوانندگان محترم از اینکه ما این بحث شتابزده را اندکی دیگر امتداد می دهیم، شکیبایی خویش را بر ما ببخشند، زیرا موضوع این صحبت، از اهمیت، محتوی و عمقی برخوردار است که تنها لمس آن چنانچه در بالا انجام دادیم ما را بری الذمه نخواهد گردانید.

چنانچه گفتیم که تشویش ما از تیر اندازان یک استبداد گذشته نیست، ما از تیر آوران استبداد در آینده بیم ناک هستیم. اگرچه به درستی متیقن نیستیم که آیا این مهر گذاری بر وثیقه خود کامگان، صرفاً از انگیزه های عندی و احساسات فردی در علایق خاص با افرادی به میان آمده است یا آنکه علایق خاص با افراد، روپوشی است بر نیت تسجیل و تأکید بر استبداد، که اگر استبداد را به خاطر فردی خاص تأیید می کنیم، عمل ما بسیار وخیم خواهد بود به آن حدی که فردی را به خاطر استبدادش وصف کنیم،

- چه در حالت اول ما فردی را تجلیل می کنیم
- مگر در حالت دوم، استبداد را، با آنکه این دو روند دارای وخامت همسان نیستند، اما نتایج هر دو به یک هدف اصابت می کند و هر دو به تأیید، تثبیت و تبریئه استبداد می انجامد.

بنا بر آن باید دید، استبداد چیست و آیا مستبد خوب می تواند وجود داشته باشد؟

از آنجایی که نزدیک ترین مفهوم برای دیکتاتوری غربی، در زبان ما کلمه استبداد است، لذا تذکار هر دو برای افاده مقصود، ما را به یک مفهوم هدایت می کند، زیرا در زبان ما استبداد: به میل و رأی خود به کار پرداختن و تنها بر سر کاری ایستادن و منع کس قبول نکردن و یا خود رأی بودن است، که به خود کامگی، خیره سری و فرمانروائی بی اعتنا به قانون، منتج می گردد، که در زبان عربی آنرا، جور و عسف خوانند، که ستم کردن در حکم، بیراه رفتن و به بیراهه سیر کردن و بی فکر و بی هدایت بودن است.

دیکتاتوری، بر اساس شناخت غربی از آن، فرمانروائی مطلقه ای است که نه به وسیله قانون اساسی و نه به وسیله عوامل اجتماعی و سیاسی در داخل دولت، محدود می گردد، که ریشه تاریخی آن به روم قدیم می رسد، که صرف در مواقع حوادث ناگهانی مطرح می گردید و آنهم هیچ گاه مطلق و خود رأی غیر قابل بازخواست نبود، بلکه مطابق قانون ملزم به تثبیت حقانیت خود بود. اما قابل تذکر است که غربی ها بعد از قرن دوم قبل از میلاد تا دیکتاتوری "هیتلر" و "موسولینی" دیگر خاطره ای از یک دیکتاتوری ندارند، که البته دیکتاتوری "ستالین" در زیر عنوان دیکتاتوری پرولیتاری نام دیگری بود که استبداد کارگران را به استبداد بر کارگران مبدل ساخت.

اما آنچه از تحلیل فرد دیکتاتور بر اساس تحقیقات روان شناسی مطرح شده آنست که یک فرد خصلتاً دیکتاتور یک شخصیت اتوریتیر (۲) (Autoritaire) دارد که یک خوی قوم گراست که مشخصه آن، اطاعت طلبی، عقاید آمرانه و غیر منطقی، تعصب ورزی، تحقیر دیگران، نا شکیبایی در فهم ابهامات، خصومت نسبت افراد خارج از حلقه خودش و خرافاتی بودن است.

۲- شخصیت اتوریتیر یا (autoritaire) یعنی شخص مستبد، خودکامه، خود رأی، سلطه جو و قدرت طلب.

خصوصیت حاکمیت چنین فردی، دولتی است که فرمانفرمای آن متقاضی یک اطاعت غیر قابل سؤال از فرمانبران است.

در این تذکار مختصر دیدیم که این مفاهیم حتی در لغت، نه معصوم اند و نه تسعید پذیر که بتوان آنها را با خیر و خوبی و خوش قلبی عجین کرد و معجون دلپذیری بدست آورد، به خصوص وقتی ما از قاموس لغات پا فرا تر می گذاریم و چنین شیوه عمل را در حیات خویش با گوشت و پوست خود لمس می کنیم، در خواهیم یافت که این راه و رسم حکمرانی چه ستمگرانه و مشقت بار است، و چه جلو گیرانه از رشد و کمال انسانی است. کرنش بر پای استبدادی که، بر همه ستم می کند، چشم و گوش ها را می بندد، افکار را خفه می کند، دهان ها را می دوزد، و بر همه افسار می بندد و قبضه آنها در دست نا شایسته خویش می فشرد و همه را به هر سو که او خواسته باشد، میراند، چه حقیر، ذلت بار و محنت انگیز است.

اما نا بخشودنی ترین عمل استبداد، تهدید و انهدام آزادی است، که با سلب آزادی های اجتماعی آغاز می گردد و تا انهدام اجتناب ناپذیر آزادی ملی و استقلال سیاسی پیش می رود. شاید یک دیکتاتور فکر کند آزادیخواه و وطن دوست است؛ اما مشکل آنست که یک دیکتاتور، واجد یک دوربینی و عاقبت اندیشی لازم نیست، او نمی تواند به روشنی عواقب اعمال خویش را نظاره کند، زیرا چنان نا شکیب و بی صبر است که به خود زحمت دور اندیشی نمی دهد، او نمی تواند به مردم اتکاء کند، زیرا اتکاء به مردم محتاج همگامی و همراهی و هم سطحی با مردم است که دیکتاتور حاضر نیست از مقام حاکمانه اش فرود آید، او عادت و آرزو دارد بر مردم از بالا نگاه کند و مطابق میل خویش همه را هدایت کند، مردم نیز چون حاکمیت را از خود و برای خود نمی دانند و از آن ناراض و بیم ناک اند و نسبت به آن بی اعتماد می باشند. رژیم دیکتاتوری از یکطرف از آرای آگاه و آزادی خواه ضد استبدادی در جامعه بیم ناک است و از سوی دیگر هیچ پشتیبانی مردمی ندارد، لذا به خاطر کسب یک پشتیبانی مجبور می شود که یا خویشتن را تازه به دامن یک قدرت بیرونی بیاندازد و یا آنکه این نظام های استبدادی ریشه های کهن در ماورای مرز ها در استعمار کهن و یا نوین به صورت مخفی و دو پوشه دارند، که در هر دو صورت تضمین تداوم حاکمیت استبدادی در کشورها توسط قدرت های استعماری خارجی، خواهی و نخواهی، استقلال ملی را در کشور ها زیر سؤال می برد و آزادی ملی را چنان شکننده و ضعیف نگه می دارد که با یک ضربه کوچک بیرونی، همه بنای استقلال طلبی استبداد سرفراز، می غلند و مردم که هیچ اعتنائی به قدرت سیاسی در کشور ندارند تا از سرنگونی آن جلو گیرند، هیچ عکس العملی از خود نشان نمی دهند تا آنکه کار استعمار به استخوان خود شان برسد.

اگر آزادی چنان ارجمند است که صدمه به آن غیر قابل عفو شمرده شود، پس آزادی چیست؟ آزادی، رهائی از هر نوع انقیادی ستم گرانه مادی و معنوی است. آزادی جوهر حیات و مجال زیست بر این کره خاکی است که در غریزه و فطرت، نبات و حیوان و انسان سرشته شده است. آزادی بستر ناز تفکر و افق پرواز اندیشه و میدان کار ساز خرد و بالاخره ضامن بقا و کمال انسان است. بنا برآن هرآنچه سد راه آزادی گردد، سد راه انسان و انسانیت می گردد، و این استبداد است. آزادی محوری است که از آزادی فردی آغاز می شود تا آزادی اجتماعی جلو می رود و تا آزادی ملی و آزادی انسانی در پهنه جهانی امتداد می یابد و بالاخره به آزادی فرد می انجامد؛ اما باید به فوریت تصریح کرد این آزادی یک فرد نیست بلکه آزادی همه افراد است. آزادی انسانی است که نه تنها آزادی انسان دیگر را مراعات می کند بلکه آنرا تجلیل و تقویه می کند تا خود، آزادی اش را بر یک تهداب مداوم و مقاوم بنا نهد.

نهال آزادی در استبداد ریشه نمی کند بلکه خشک می شود. اشتباه بزرگ است هرگاه بپنداریم که حفاظت از استقلال ملی، بدون پرورش آزادی اجتماعی امکان پذیر است، سلطه عامه در یک جامعه عمده ترین سد تسخیر نا پذیر استقلال ملی است.

د پانو شمیره: له ۴ تره

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لوی

در اخیر باید تذکار دهیم که ما آرزو داشتیم تا صحبتی داشته باشیم پیرامون اینکه آیا دیموکراسی نیم بند بعد از قانون اساسی اخیر سلطنت، حامل مداخله استعمار شوری و ناگواری کنونی ناشی از آن بود، یا کودتا های موج آسای استعمار، که از کودتای سرطان ریشه گرفتند، که در صورت لزوم در آینده به آن خواهیم پرداخت، زیرا تلاش های لفظی ای در جریان است تا نشان دهند که تقصیر احزاب و گروه های وابسته به بیگانه بر دوش دیموکراسی نیم بند بود، و یا باید مردم نخست با سواد و آگاه گردانیده می شدند بعد دیموکراسی توسط یک دیکتاتور به آنها اعطا می گردید.

اما شتاب زدگی در این استدلال باعث آن شده است که چنین تحلیل ها یا در سطح می ماند و به ریشه ها نمی تواند نفوذ کند و یا با استفاده از یک شیوه ستیریوتایپ (Stéréotype)، چنان بر معلول های خود ساخته اصرار و پافشاری ورزیده می شود که ذهنیت ها را از علل و نفوذ به اعماق باز می دارد. چنانچه بررسی این موضوع، بحث طولانی ای را ایجاب می کند که چه عوامل و امکاناتی در جوامعی چون افغانستان وجود داشته و دارد که گروه ها و دسته های سیاسی در توأمیت با بیگانگان، رشد و نمو می کنند؟ آیا این گروه ها در زیر نام احزاب سیاسی، محصول دیموکراسی هستند یا آنکه مولود استعمار اند که در توأمیت با استبداد رشد کرده اند؟ هرگاه در یک جامعه، دیموکراسی موجود باشد و احزاب سیاسی در آن مطابق قانون، به اصول و ارزشهای ملی و مقدسات ایمانی مردم متعهد ساخته شده باشند، آیا چنین گروه ها می توانند بر خلاف منافع ملی اقدام کنند، باز آیا در افغانستان این گروههای وابسته، قدرت را توسط سازمان سیاسی خود بدست آورده بودند یا به شیوه های نامشروع چون کودتا؟

اینها و ده ها سؤال دیگر مسایلی است که این بحث را عمیق تر از آن می سازد که ما با تاخت تاز های بی ربط، بر وابستگان افراد، دوستان ساده را خوشنود گردانیم.

پایان

د پانو شمیره: له ۵ تر ۵

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ